

هوالمعلم

نقش یقین در سلوک

عید فطر ۱۴۳۴ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ؛ نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ؛ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النَّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ؛ وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ، عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ؛ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشَّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ؛ وَ نَشْهَدُ أَنَّ لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لِشَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لِأَيِّخْفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المعاذ]! زَادٌ مُّبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ] مُنْجِحٌ؛ دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاعٍ، فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازَ وَاعِيَهَا.^۱

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد. و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى خَاتَمِ رُسُلِكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَتِكَ، الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمَكِّيِّ التَّهَامِيِّ الْقُرَشِيِّ، صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. وَ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى ابْنِ عَمَّةٍ وَ صَهْرِهِ، قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ عَلَى الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ، الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ، الْبَتُولِ الْعَذْرَاءِ، الشَّفِيعَةِ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ، فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ عَلَى سِبْطَى الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ سَهِّلْ مَنَاجِحَهُمْ وَ عَجِّلْ فِي فَرَاجِهِمْ وَ اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ مَوَالِيهِمْ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُمْ.

سفارش بسیار مهم قرآن به سالکین راه خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾^۲

شهادت می دهیم که محمد صلی الله علیه و اله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می برد و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می رسانند. کفه میزانی که شهادتین را در آن می نهند سبک نمی شود و کفه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می نمایم؛ تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می کند. شنونده ترین دعوت کننده و بهترین کسی که می توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید.

^۱ سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است.

بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا توپر است و تو خالی نیست.) نمی زاید و زائیده نشده است. و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵. روح مجرد، ص ۶۳۷:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شما باد دریافتن نفوس خودتان! گمراهی گمراه در صورت هدایت یافتن شما، به شما

جهت تعجیل در ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداء و رفع گرفتاری از بلاد مسلمین و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام صلواتی ختم کنید.

خدا در این آیه شریفه که آیه بشارت دهنده‌ای است نسبت به راه و مسیر مؤمنین و شیعیان و بالخصوص سالکین راه خدا، می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به ما اعتقاد پیدا کرده‌اید و کلام ما را پذیرفته‌اید، خودتان را دریابید و مواظب کارها و رفتار خودتان باشید و فقط به خود نگاه کنید، به این طرف و آن طرف نگاه نکنید، و اعمال خود را مدّ نظر قرار بدهید و کاری به این نداشته باشید که دیگران در چه راهی می‌روند و چه افکاری دارند و چه سلیقه‌هایی دارند و در چه عوالمی قرار دارند. و این را بدانید گمراهی آنان ضرری به شما نمی‌رساند وقتی که شما نسبت به راهتان اطمینان داشته باشید!

این مسئله خیلی مسئله مهمی است که انسان نسبت به راهش، اعتقاداتش، مسیری که انتخاب می‌کند و کیفیت رفتاری که در جامعه و در امور شخصی و در امور عبادی و دینی و در مسائل مختلف و روابط خویش، آن راه را در پیش می‌گیرد، [باید مواظب باشد].

راه خدا، راه یقین

در این شب‌های ماه مبارک که خداوند توفیق زیارت برادران ایمانی و اخلاء روحانی را نصیب نموده بود، در حول و حوش این مطلب، مسائل و مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض کردیم و صحبت به اینجا رسید که انسان نباید به کارهای دیگران و به مطالبی که آنها انجام می‌دهند توجه کند، به شخصیت دیگران نباید نگاه کند، به اینکه افراد دیگر در چه افکاری هستند و چه مطالبی ابراز می‌کنند نباید نگاه کند. وقتی که انسان راه را پیدا کرد، مطالب را از بزرگان فرا گرفت و آن مسائلی را که به آنها یقین و اعتماد دارد و حق را از بین ناحق‌ها و راه صحیح را از بین طرق مختلف تشخیص داد، دیگر به این‌گونه راه‌های خلاف و امور متشتته و مسائل فی‌ما بین مردم و اجتماع نباید نگاه کند. اگر نگاه کند، کلاه سرش رفته است! آن جنبه واقعی و حقیقی که قلب نسبت به آن جنبه باید اتقان و احکام داشته باشد و دارای اطمینان باشد، آن جنبه دستخوش تزلزل و تشویش خواهد شد. و راه خدا راه اطمینان، راه برهان، راه منطقی و راه اتقان است و با تشویش و اضطراب و با تزلزل نمی‌سازد.

در آیه شریفه دارد: **(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ)**^۱؛ «این کتابی که ما فرستادیم،

^۱ آسیمی نمی‌رساند.»

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲.

شکی در آن نیست،» در مرحلهٔ اتقان قرار دارد، در آن یقین است، در آن احکام است، در آن علم است و در آن قاطعیت است. شما در کتاب الهی شک و تردید را پیدا نمی‌کنید. و چون این کتاب از وصفیت عصمت برخوردار است، می‌توان به او تمسک کرد. و هر چیزی که دارای این عصمت است، یعنی قاطعیت دارد و در بیان مطلب خود به ضرس قاطع سخن می‌گوید و در ابراز مسئله دچار [این مسائل] نیست: تردید و بگویم و شاید و این‌طور و ممکن است این‌طور باشد و احتمال دارد این‌طور باشد. توجه می‌فرمایید؟! در مطالبی که انسان از این و آن می‌شنود: «شاید به این کیفیت باشد، ممکن است این‌طور باشد، احتمال این را دارد» اینها دردی از انسان دوا نمی‌کند. «شاید این‌طور باشد» را بنده چطور به آن ترتیب اثر بدهم؟! «احتمال دارد این‌طور باشد» را بنده چطور بتوانم بپذیرم؟! راه خدا راه شاید و احتمال نیست که ما این‌گونه با مردم سخن بگوییم. راه خدا راه قاطعیت است: همین است و جز این نیست؛ همین است و غیر از این باطل است؛ همین است و غیر از این خلاف است؛ همین است یقیناً و مابقی این مطالب دارای وجوه مختلفی ممکن است باشد. این می‌شود قاطعیت و این می‌شود **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾**.

لذا حجّیت و سندیت قرآن به محض تزلزل، از اعتبار ساقط می‌شود. اگر انسان در آیه‌ای شک کند که آیا این آیه به پروردگار انتساب دارد یا نه، نفس [تردید در] انتساب موجب سقوط او است. بنابراین، آیات قرآن همان‌طوری که در خود آیات تصریح بر عدم ریب و بر اتقان است، در مسیری که نشان می‌دهد و راهی را که ارائه می‌دهد، نباید شک و تزلزل باشد؛ باید یقین باشد.

سالک راه خدا و کسی که مؤمن به کتاب الهی است، در مسیر خود باید یقین را [جایگزین] شک کند. «فعلاً این کار را انجام بده نتیجه‌اش را شاید بعداً ببینی؛ الآن بیا اینجا بعداً شاید متوجه بشوی؛ فعلاً بیا اینجا ببین جمعیت در اینجا بیشتر است، افراد در اینجا از نظر سنی بالاترند، اشخاصی که در اینجا هستند دارای اعتبار بیشتر هستند» تمام اینها رهنمودهایی است که مردم و شیطان براساس اهواء و تخیلات و توهمات در پیش روی آدمی می‌گذارد. اما راه خدا راه زیادی جمعیت نیست، راه ریش سفید و سن بالا نیست، راه مدت زیادی در پیش بزرگان بودن و کمتر بودن نیست؛ راه اتقان است، راه یقین است و راه اعتماد است.

اهمیت یقین به مسیر در دیدگاه قرآن و اولیای الهی

این مسئله مهم است که این قضیه بسیار بسیار در آیات و روایات مورد توجه قرار گرفته است و بزرگان نیز در طول حیات پر برکت خود، دائماً به این مسئله توجه می‌دادند که به این طرف و

آن طرف نگاه نکنید؛ به اینکه چرا این آقا الآن در فلان جا است، نگاه نکنید؛ به اینکه الآن در فلان موقعیت قرار دارد، نگاه نکنید؛ به اینکه چرا این آقا در آنجا رفته است و چرا الآن آنجا است، نگاه نکنید؛ به خود نگاه کن قبل از آنکه به دیگران بیندیشی. اول به اعتقاد و باور خود توجه کن پیش از آنکه اعتقاد و باورهای دیگران را بخواهی به حساب در بیاوری. بین نسبت به اعتقاد خود چقدر پایبندی و چقدر آن اعتقاد را از ناخالصی به در آورده‌ای و چقدر نسبت به مبانی بزرگان توجه کرده‌ای و چقدر نسبت به راه حق که در پیش پای تو گذاشته بشود، پایبندی. این مسئله است. اینکه فرض بکنید این الآن در اینجا است، آن اینجا است، چرا این قضیه اتفاق افتاد، چرا فلان جا این طور شد، الآن گروه بسیاری به دنبال فلان جریان می‌روند، الآن بسیاری از علما در فلان قضیه آن کار را می‌کنند، هیچ کدام از اینها نمی‌تواند ملاک برای وثاقت و ملاک برای اعتبار باشد. نگاه کن بین آن راهی را که انتخاب کرده‌ای آیا نسبت به آن راه شک و شبهه نداری؟ نسبت به آن اعتقادات با اطمینان حرکت می‌کنی یا نه؟ اگر با اطمینان حرکت کنی، راه را می‌روی. و اگر بدون اطمینان حرکت کنی و به این و آن نگاه کنی، به شخصیت افراد بخواهی توجه کنی، به موقعیت افراد بخواهی توجه کنی، گرچه مسیرت صحیح هم باشد، قدم از قدم بر نمی‌داری؛ چون با شک و با شبهه است، راه با شبهه است، مسیر مسیری است که با شبهه است.

اینجا است که ما می‌بینیم بزرگان همیشه در طول حیات خود روی این قضیه توجه می‌کردند. بنده کم قضیه‌ای مانند این قضیه سراغ دارم که در زمان مرحوم والد - رضوان الله علیه - ایشان مورد توجه قرار می‌دادند. در مجالس خود، خصوصی و یا عمومی، در صحبت‌هایی که می‌کردند همیشه به این نکته تذکر می‌دادند که بین راهی که داری خودت می‌روی، این راه از چه مرحله‌ای از اتقان و یقین و صفا و بی‌غل و غشی دل برخوردار است. به بقیه نگاه نکن. بالاتر از این، به رفیقت هم نباید نگاه بکنی که آیا این الآن راهش صحیح است یا نه! به رفیقت چه کار داری؟! به کسی که همراه تو در مجالس شرکت می‌کند چه کار داری؟! به کسی که این طرف و آن طرف [است چه کار داری]؟! هر کسی پرونده خودش را دارد، هر کسی حساب و کتاب خودش را دارد و هر کسی به دنبال راه و روش خود است. در زمان‌های گذشته و سابق، در آن مجال‌هایی که ما در خدمت بزرگان بودیم و کیفیت رفتار آنها را مشاهده می‌کردیم، این جریان بالخصوص کاملاً مشهود بود که در عین ارتباط، حساب خود را داشتند؛ در عین هم‌نشینی و مجالست با دوستان، به فکر درد و دوی خود بودند؛ در عین ارتباط با افراد مختلف و صحبت‌های مختلف و ملاقات‌های مختلف، به دنبال مسئله خود بودند.

بنده در یکی از این مجالس شرکت کرده بودم؛ ایشان فرموده بودند که بیایم. حتی بعضی از

دوستان آمده بودند و افراد دیگری هم بودند. صحبت هم بود و مجلس، مجلس خوبی بود و مطالب خوبی رد و بدل شد؛ ولی اختلاف بین افکار و بین روش کاملاً مشخص بود که در طرف مقابل - ولو اینکه از دوستان هستند - [اختلاف] با افراد دیگر چه قسم است! وقتی که از آن مجلس بیرون آمدیم، رو کردم به مرحوم آقا گفتم: آقا، آیا شما مطالبی را که اینها می گفتند تأیید می کردید؟ فرمودند: «یکی اش را هم تأیید نمی کنم!» یک ساعت صحبت، یک ساعت رفاقت، یک ساعت خنده و مزاح، یک ساعت سخن در مسائل مختلف؛ ولی به اندازه یک ثانیه همراه و همدوش نبوده است. راه خودش را داشته و مسیر خودش را طی می کرده است؛ گرچه چند صبحی بنشیند و سخن بگوید! اینجا مسئله خیلی مهم است!

این آیه قرآن^۱ آیه عجیبی است، راه سالک را نشان می دهد و راه شیعه امیرالمؤمنین را می نمایاند، راهی که باید ما در اینجا در پیش بگیریم؛ ولی متأسفانه بسیاری از ما هنوز که هنوز است در این نقطه تسامح می کنیم و به این و آن نگاه می کنیم؛ آی فلانی این طوری کرده است! آی فلانی آن طوری کرده است! بله، ابتدای مسئله قدری مشکل است و تا این قضیه بخواد برای انسان محقق بشود و به صورت یک واقعیت در بیاید و روش زندگی و منش انسان را تغییر بدهد، کار دارد. این مسئله را می پذیریم؛ ولی در این راستا باید حرکت کنیم. بزرگان که رفتند و به مطلب و مطلوب رسیدند، این راه را رفته اند.

بنده خود شاهد بودم در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - و ارتباطشان با اساتیدشان که در عین رفاقت و در عین صمیمیت که همه به آن معترف بودند و هستند، در عین حال راه خودشان را می رفتند و مسیر خودشان را طی می کردند. نسبت به مطالب آنها اشکال داشتند، إن قلت و إن قلت داشتند؛ ولی آن رفاقت را از دست نمی دادند و آن ارتباط را به هم نمی زدند و در عالم خود، مسیر خود را طی می کردند. نسبت به مطالبی که در ارتباط با اساتیدشان بود، نسبت به استاد مطلق، مرحوم حداد - رضوان الله علیه - که تا آخرین روز حیات در تحت تبعیت و اطاعت از این استاد بودند و بنده خود از نزدیک، مو به مو و لحظه به لحظه شاهد این اطاعت بدون قید و شرط و اطاعت مطلق بودم و همین باعث شد که این مرد بزرگ به آن جایی برسد که باید برسد، توجه می فرمایید، همین قضیه بود.

در وقتی که من نسبت به ارتباط بعضی از بزرگان و علما از ایشان سؤال کردم: آیا اینها تمام

^۱سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

اختیار و اراده و خواست خود را در اختیار شما گذاشتند؟ فرمودند:

ابداً ابدأ! اینها یک‌دهم خواست و اراده را به ما دادند؛ نه‌دهم را برای خود نگه داشتند!

مگر این علمیت در اینجا هم نبود؟! مگر این فضل و دانش در اینجا هم نبود؟! پس چرا ایشان تمام اراده و خواست و رضا و تفکر و تعقل و گرایش و میل و شوق را تا آخرین لحظه حیات در اختیار استادش، حضرت حداد قرار می‌دهد و حتی به دستور او از طهران به مشهد مهاجرت می‌کند؟! اما در مورد دیگران ما این مسئله را نمی‌بینیم.

نکته کلیدی برای سالک راه خدا

اینجا است که آیه قرآن به کمک می‌آید و ما را از این تردید بیرون می‌آورد: **(يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ)**؛ مواظب خودتان باشید! نگاه نکنید که عجب، فلان شخص با این موقعیت و با این مقام و با این خلوص و با این اهتمام و با این اشتیاق که واقعاً هم درست و به‌جا و صحیح است، چرا باید به این وضعیت بیفتد؟! چرا باید گرفتار بشود؟! چون معیار برای راه شما آن شخص نیست که بخواهید نگاه کنید؛ معیار برای راه شما عقل شما است، منطقی شما است، فطرت شما است. چه شخصی تضمین داده است که اگر انسان بخواهد به یک رتبه از مراتبی برسد و به یک افق از افق علمی دست پیدا کند دیگر کار او تمام است و دیگر راه او رفته شده است؟! نه‌خیر، تازه اوّل کار است و اوّل حرکت و اوّل تصمیم است.

در همان زمانی که ایشان در خدمت استاد خودشان بودند، خود بنده مشاهده می‌کردم افرادی که در آنجا می‌آیند، به‌جای اینکه به این آیه تمسک کنند و به این آیه عمل کنند و مفاد این آیه را نصب‌العین خود قرار بدهند و بر طبقش به آن ارادت و تسلیم نسبت به استاد سر در بیاورند، دائماً دنبال این هستند: چه کسی آمد؟! چه کسی رفت؟! برای چه این آمد؟! برای چه آن رفت؟! این چرا آمد این حرف را زد؟! چرا آن حرف را زد؟! این افراد به هیچ‌جا راه نمی‌برند؛ چون از خود غافل‌اند، **(عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ)** را فراموش کرده‌اند و «خودتان را بپایید» را فراموش کرده‌اند! استادت به تو دستور داده است که این کار را بکنی؟! استادت به تو دستور داده است که در اینجا ناظم و ناظر و مبصر باشی؟! استادت به تو دستور داده است که حضور و غیاب و... بکنی یا نه؟! بیا بنشین، فایده‌ات را ببر و فیضت را بگیر؛ دیگر به تو چه مربوط است که در اینجا چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود؟! به تو چه ارتباطی دارد چه کسی در آنجا می‌آید؟! مگر ابوبکر و عمر پیش پیغمبر نمی‌آمدند؟! مگر خالد بن ولید و عبدالرحمن عوف و بقیّه این منافقین پیش رسول‌الله نمی‌آمدند؟! کی شد که امیرالمؤمنین، یا سلمان فارسی، یا

ابی ذر و این اصحاب خاصه رسول خدا خدمت حضرت برسند و از اینکه ببینند این افراد در اینجا نشسته اند اظهار ناراحتی بکنند و اعتراض بکنند: یا رسول الله، اینها که هستند اینجا نشسته اند؟! اینها را بیرون کن! ما می خواهیم بیایم فقط تو را ببینم؛ اینها که اینجا هستند حال ما را می گیرند؛ اینها که اینجا هستند فکر ما را مشغول می کنند؛ اینهایی که اینجا هستند در ما توهّم و تخیل ایجاد می کنند؛ اینهایی که اینجا هستند فضای نورانی مجلس را از بین می برند! همین طوری می آمدند به آقای حداد می گفتند! اگر فضای نورانی که رسول خدا ایجاد کرده است، یک ابوبکر و عمر از بین ببرند، او دیگر پیغمبر نیست! او آمده بر آن مسئله غلبه کرده است! تو کجا آمده ای؟! چه برداشتی داری؟! چه برداشتی داری از این حضور پیغمبر و چه احساسی برای تو پیدا شده است؟! و همین باعث ترقی مرحوم والد، و همین باعث تنزل و سقوط دیگران شد؛ او آمد فقط به یک جا نگاه کرد!

بایزید وقتی که خدمت امام صادق علیه السلام رسید، شش سال سقایی آن حضرت را کرد. یک روز امام صادق فرمودند: «فلان کتاب را از آن رف بیاور.» نگاه کرد گفت: «کجا است؟» حضرت گفتند: «شش سال است اینجا هستی، آن رف بالای سرت را ندیدی؟!» گفت: «از وقتی که آمدم، غیر از شما چشمم به جایی نیفتاد که بخواهم نگاه کنم!» حضرت فرمودند: «پس دیگر کارت تمام است.» شش سال آمده نگاه نکرده است که اینجا رف دارد یا ندارد، طاقچه دارد، وضعیتش چطور است! اینها می برند و اینها می آیند!

اما آن کسی که می آید قبل از اینکه به صاحب البیت نگاه کند، به بیت نگاه می کند، به چراغها و در و دیوار و فرش و مکان نگاه می کند، به حیاط و افرادی که می آیند و می روند نگاه می کند، به اشخاصی که می آیند و می روند توجه می کند، [می گوید]: به به، چه کسانی و چه شخصیت هایی می آیند! پس معلوم است خبری هست! دلخوش می کند به افرادی که می آیند و به شخصیتی که نگاه می کند؛ سر سوزنی نصیب نمی برد! اگر صد سال بماند، قدم از قدم بر نمی دارد؛ زیرا مجالست با امام علیه السلام به تنهایی کفایت نمی کند! مگر با پیغمبر نبودند؟! مگر جانمازشان را پشت سر پیغمبر نمی انداختند؟! همان هایی که آمدند خلافت را از صاحب خلافت غصب کردند و آمدند در خانه وحی را به روی دختر صاحب وحی کوبیدند و بضعة رسول خدا را جلوی چشم اهل خانه تکه تکه کردند، اینها چه کسانی بودند؟ همین هایی نبودند که با پیغمبر محشور بودند؟! همین هایی نبودند که می آمدند در خانه رسول

^۱ رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۱۳۹.

خدا می‌نشستند و وقت پیغمبر را می‌گرفتند؟! بودن با یک معصوم اهمّیت چندانی ندارد، تا وقتی که این دل در اینجا واقع نشود! اوّل دل را باید گذاشت و اوّل اختیار و تسلیم و شوق را باید گذاشت، بعد آن خودش می‌داند چه کار بکند، خودش می‌داند چه نحوه عمل کند، خودش می‌داند چگونه جلو بیاید و آن راه را طی بکند.

بنابراین این آیه بسیار آیه مهمی است. این آیه از آن آیه‌های کلیدی راه انسان و آیه‌ای است که دقیقاً به هدف زده، و دقیقاً آن هدف را برای انسان مشخص کرده است. اوّل به دنبال این برو که چه هستی و که هستی؟ اوّل به دنبال این باش که چه راهی را انتخاب کرده‌ای؟ اوّل به دنبال این باش که در ارتباط با مسائل حق تا چقدر پای کاری و تا چقدر پایداری؟ اگر متوجه شدی که آیا فلانی این کارش درست است یا نه و آمدند به تو گفتند: «حالا تو چه کار داری، رها کن، به این حرف‌ها نگاه نکن» بدان که اینجا نقطه خلاف است؛ پایت را نگذار! «حالا رها کن» در راه خدا نیست؛ «حالا بیا بعداً می‌بینی» در راه خدا جایی ندارد! در راه خدا (لَا رَيْبَ فِيهِ) است. اشکال و اشتباه و خطا اشکال ندارد و گاهی برای انسان پیدا می‌شود و عرض کردم، ایراد ندارد. ما جاز الخطا هستیم و اشتباه می‌کنیم؛ ولی وقتی که متوجه شدیم دیگر نباید در این اشتباه بایستیم؛ اگر متوجه خطا شدیم باید اعلان کنیم: «آقا، من در این قضیه اشتباه کردم! ای افرادی که به حرف من آمدید و به دنبال این جریان رفتید، بدانید که من اشتباه کردم!» باید بگوییم؛ رفع اشتباه و جوب شرعی دارد! نه اینکه [بگوییم]: چون حالا گفته‌ام، تا روز قیامت بر سر اشتباه بایستم؛ چون این حرف را [زده‌ام، باید بر سر اشتباه بایستم]! اینها به نفس برمی‌گردد! می‌گویند: «دیدید اشتباه کردی؟! دیدی حرفت [اشتباه بود]؟! پس این حرفت هم قابل اعتماد نیست!» نیست که نیست! من وظیفه داشتم آن موقع بگویم؛ الآن وظیفه‌ام عوض شده است و تکلیف دارم باید بگویم. اگر این کار را نکنم، خدا به شدّت من را مؤاخذه می‌کند! تا دیروز می‌دانستم فلان کس فاسق است؛ امروز می‌بینم که توبه کرده است، یا اینکه در آن اعتقاد اشتباه کرده‌ام. باید بگویم: «آقایان، این شخصی که من گفتم فاسق است، توبه کرده و عادل شده است.» یا اینکه بگویم: «آن اعتقاد خلاف بوده است.» تا دیروز می‌دانستم این شخص عادل است و مردم را به سمت او ارجاع می‌دادم؛ بعداً فهمیدم در این فهمم اشتباه کرده‌ام، باید اعلان کنم و باید بگویم! عقلاً و شرعاً و منطقاً و عرفاً وظیفه شرعی و منطقی است که بگویم: «آقایان، بنده نسبت به این شخص هیچ کاری ندارم؛ خودتان می‌دانید، خودتان تکلیف را تشخیص بدهید، شما به اعتماد من دیگر نسبت به این قضیه چنین گرایشی را نداشته باشید، بنده سلب مسئولیت کردم!» اگر نکنم، خدا فردا به شدّت من را مؤاخذه می‌کند! مردم به اعتماد

تو این راه را رفتند؛ مردم به اعتماد تو این تصمیم را گرفتند؛ مردم به اعتماد تو این مطلب را پذیرفتند؛ چرا وقتی که فهمیدی اشتباه کردی، آنها را از اشتباه در نیاوردی؟! ترسیدی به تو بگویند که اشتباه کردی؟! آیا خطای مردم و ضلالت و گمراهی مردم ایراد و اشکال ندارد؟! این است راه خدا؟! این است راه پیامبر؟! این است راه ائمه؟! یا نه، هر لحظه که فهمیدی، اگر بخواهی به لحظه دیگر بیندازی، معلوم نیست که در آن فاصله بین دو لحظه چه اتفاقی می افتد و چه قضیه خلافی صورت می پذیرد؟! و از کجا تو تا لحظه دیگر زنده هستی و می توانی اشتباه خود را پس بگیری؟!!

(لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أَمْتَدَيْتُمْ)؛ این انسان می شود انسانی که دارد پا جا پای حق می گذارد. اشتباه می کند، بکند؛ خدا ما را معصوم خلق نکرده است. آیا ما معصوم هستیم؟! معصوم چهارده نفرند و بس؛ تمام شد! معصوم نیستیم. پس حالا که اشتباه می کنیم، اشتباه بر ما نقص نیست؛ پا گذاشتن روی اشتباه نقص است، استمرار بر اشتباه نقص است، تداوم بر خلاف نقص است. این نقص و جرم و خیانت و جنایت است. این عمل می شود عمل خائنانه و این عمل می شود عمل جنایتکارانه و تمام تبعات و لوازمی که مترتب بر این است، گریبان انسان را خواهد گرفت!

امام کاظم علیه السلام به هشام می فرماید:

ای هشام، اگر در دست تو گوهر است، تمام دنیا بیایند بگویند خزف است، به تو ضرری نمی رساند؛ چون در دستت گوهر است. و اگر در دست تو خزف باشد، تمام مردم بیایند بگویند که در دست تو گوهر است، چیزی نصیب تو نمی شود؛ تو خودت که بهتر می دانی چه خیر است، خودت که بهتر می دانی دستت خالی است؛ حالا بیایند بگویند در دستت گوهر است.^۱

پس چه بهتر انسان بیاید اعتراف کند که خزف است تا آن خزف تبدیل به گوهر بشود. اگر اعتراف نکند، [قطعاً] تا آخر خزف می ماند! آن وقت دیگر در اینجا است که انسان هنگام رفتن، دست بر سر و نادم از این عمر بر باد رفته است که گوش خود را به عده ای عوام و ابلیس و شیطان و رهن طریق سپرده و آلت دست آنها قرار گرفته است! هر کسی کار خودش را دارد و هر کسی دنبال پرونده خودش است. و مهم این است که انسان بداند چه می کند؟ فقط عمل با انسان است. اگر انسان به دنبال ولایت باشد و به دنبال حقیقت باشد، آن ولایت و آن حقیقت او را تنها نمی گذارد و دست او را در موارد مختلف می گیرد؛ در این دنیا می گیرد، هنگام رفتن می گیرد.

بشارت امیرالمؤمنین به دوست داران خودشان

^۱ تحف العقول، ص ۳۸۶، با قدری اختلاف.

امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی چه فرمود؟ وقتی که مریض بود، حضرت به عیادت او رفتند. او اظهار ناراحتی و غَلَق و اضطراب می کرد از اینکه دیگر دارد از این دنیا می رود و دستش خالی است. مطالب و مسائلی که به گوشش خورده است از حساب و کتاب و قبر و قیامت و مسائل آنها، او را مضطرب کرده و به غَلَق انداخته است. امیرالمؤمنین به او رو می کند و می فرماید: آیا تو به من و به ولایت من پایبند هستی؟ اگر هستی دیگر غم نداشته باش، دیگر غصه نداشته باش، دیگر نگرانی برای چه می خواهی داشته باشی؟! وقتی که مرا داری دیگر از چه ناراحتی؟! از عملت؟ عملت را درست می کنم. از اشتباهات؟ اشتباهات همه را می پوشانم. از خطاهایی که کرده ای؟ همه را می پوشانم. از ملائکه نگرانی داری؟ ملائکه همه مأمورین من هستند؛ تو از چه نگرانی؟! نکیر و منکر مأمور من هستند. تو صاحب خانه را گرفته ای، از آن نگرانی؟! از قیامت و حساب و کتاب و تطایر کتب و... نگرانی؟! تمام آنها به امر من هستند؛ تمام ملائکه دوزخ و بهشت به اطاعت من و به امر من دارند انجام می دهند! مگر آن اشعار را نشنیده ایم:

یا حارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا

«ای حارث همدانی، هر که بمیرد مرا می بیند (پیش از آنکه عزرائیل را ببیند و پیش از اینکه ملائکه قبر و حساب و کتاب را ببیند، اوّل مرا می بیند و اوّل من در آنجا حاضر م)؛ چه مؤمن باشد، چه منافق و کافر باشد تفاوتی نمی کند.» چون معیار حرکت در این دنیا و سیر در این دنیا منم. مؤمن را من به ایمان می رسانم، کافر را من به آن کمال کُفُرش می رسانم. معیار در حیات انسان و در سیر انسان، من هستم؛ لذا بین مؤمن و بین کافر فرق نمی کند. مَنْ يَمُتْ يَرِنِي؛ هر که بمیرد مرا دیده است.

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي *** فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلَالًا

«در موقع قیامت، در موقع صراط و در موقع حساب، تو مرا می شناسی؛ چون دنبال من بودی، شیعه من بودی، ولایت مرا داشتی.» مگر می شود انسان ولایت کسی را داشته باشد و به دنبال کسی باشد و او را نشناسد؟! و او را نشناسد؟! و او را نشناسد؟! و او را نشناسد؟! و او را نشناسد?!

«فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلَالًا؛ اصلاً نگرانی به خود راه نده، اصلاً تشویش به خود راه نده، اصلاً پایت در صراط نلرزد!» چون پشت تو منم؛ صراط منم، حساب منم، کتاب منم، قیامت منم، بهشت منم، آن وقت همه چیز منم. تو به دنبال اصل رفته ای، آن وقت از افراد دیگر نگرانی؟! تو در دریا افتاده ای، آن وقت از شمع و آتشی که در يك جا روشن است هراس به دل راه می دهی؟! تو در دریا و اقیانوس

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوْفَقُ لِلْعَرْضِ *** دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا

«وقتی که در روز قیامت کنار جهنم ایستادی، امر می‌کنم به آتش که او را رها کن، نزدیک مشو، کنار او قرار مگیر، از او فاصله بگیر!»

ذَرِيهِ فَلَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ *** حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا

«نزدیک نشو! چون ریسمانی بین او و بین وصی است!» در هر جا آن ریسمان وجود دارد، آن ریسمان نمی‌گذارد که آتش نزدیک بشود. نیاز به امر امیرالمؤمنین و نیاز به نبی ندارد؛ وقتی که ریسمان بین تو و بین علی است، چه به آتش بگویند و چه به آتش نگویند، آنجا اصلاً آتش جایی ندارد! به امر کردن نیاز ندارد؛ همین‌که پای علی در کار می‌آید، دیگر از آتش خبری نیست! همین‌که پای ولایت در کار می‌آید، دیگر در آنجا ظلمت نیست! همین‌که پای اتصال به حبل الله المتین در کار می‌آید، اصلاً دیگر در آنجا جهنمی وجود ندارد تا به آن بگویند: برو کنار، فاصله بگیر، نزدیک نشو!

و این بشارت، بشارتی است که به ما داده‌اند. این بشارتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به محبین و دوست‌داران خودش داده است که هراس نداشته باشید، از این مسائل دنیا نترسید، از این جریاناتی که می‌بیند هراس نداشته باشید، از این طرف و آن طرف و فراز و نشیب‌ها نگران نشوید، توهم و تخیل اینها شما را باز ندارد، به راه خود باشید و اتصال به حبل الله متین، حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا و ارواح جمیع المؤمنین و المؤمنات لتراب مقدمه الفداء را از دست ندهید، هر چه می‌خواهد بشود، دیگر بشود و هر چه می‌خواهد اتفاق بیفتد، بیفتد! این برود، آن بیاید، آن فلان حرف را بزنند، آن فلان کار را بکنند، آن فلان تهدید و...! هر چه می‌خواهد باشد، این ریسمان قطع نشود، این ارتباط به هم نخورد و دائماً محکم‌تر و محکم‌تر و محکم‌تر باشد!

عید فطر متعلق به امام زمان

ماه رمضان گذشت؛ خدای متعال توفیق داد که امسال را هم توفیق ضیافت او را پیدا کنیم و اگر بخواهیم بگوییم که از این ضیافت نصیبی برای ما حاصل نشده است، نا شکری و کفران نعمت

^۱ الأملی، شیخ طوسی، ص ۶۲۵ - ۶۲۷؛ الأملی، شیخ مفید، ص ۷. با قدری اختلاف در مصادر. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۴۵.

کرده‌ایم! بلی، می‌توانیم بگوییم که خداند متعال از آن مواهب و از آن برکات و نعمات و عطایایی که قسمت خاصه از بندگان خود و اولیای الهی کرده است، به ما هم عنایت کند.

امروز روز جمعه و روز عید فطر و روزی است که متعلق به قطب عالم امکان، حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه است. از آن حضرت بخواهیم که خداوند قلوب ما را فقط و منحصرأ متوجه ذات اقدس خودش قرار بدهد، و تمام افکار ما و میل ما و خواسته ما را مندرک در خواست و اراده و اتصال به قلب نازنین و اطهر خودش بگرداند، در فرج موفور السرورش تعجیل بفرماید، ما را از منتظرین واقعی او قرار بدهد، خداوند در همه احوال فقط آن ولایت او و آن اشراق و سیطره او را بر امور ما مقرر بگرداند!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

جهت تعجیل در ظهور آن حضرت و رفع گرفتاری از بلاد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام سه صلوات مرحمت بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ مصباح‌المتهجج، ج ۲، ص ۵۸۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:

«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»